



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8460



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُ أَكْبَرُ شَيْءٌ وَمِنْ

كَنْفُ

النَّبِيِّ فِي شَرْحِ

الرَّبِّ عَسَى

أَنْ يَكُونَ

مَطْبَعُ مَدِينَةِ  
دَارُ الْمُحَرَّمِينَ وَفِي مَطْبَعِهِ

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اکبر شد الذي اكرم الذي علم بالقلم وعلم الانسان ما لم يعلم وصلى الله على سيدنا محمد  
 منيع المعارف واحكم وعلمى اله واصحابه اهل معالى الصم اما بعد ميگويده فقير ولى الله  
 عطفه عنه عزيرى رابعيتين از شرح رباعيات قدوة العارفين زبدة الولاية صليبين  
 مشايخنا الكبر الهاموى الى طريق موج النهاية في الاهدى حضرت خواجہ محمد باقر صاحب  
 قدس سدسره الغرزة كارفاقد و چون در فهم آن توفيق واقع شد شرح الشرح امام العرفه  
 اسوة الكبر اقطب الطريقة والحقيقة الشيخ احمد السهرى مجدد الالف الثانى قدس الله  
 سره الغرزة رجوع كرو بجز زياده اشكال ثمره بدستش نيامد بعد از ان بجز نسبت قصور  
 باكار محلى بخاطرش صورت نه بست چون اين فقير برين حال اطلاع يافت محبت  
 اين طائف عليه به كست آمد و بخاطر فاطمه فرشته كه خدمت نفس نفس ايشان كند و كلمه  
 درين باب در سبط تحرير كشد و آن را بحرف الفين في شرح الرباعيتين سمي نمايد  
 اسد نهم الوكيل نخت آن عبارات بنويسيم انچه بعض مواضع اشكال تعيين كنيم بعد از ان  
 هر جمله را علاوه شرح ناييم بوجهي كه فلق بر خيزد و من اسد التوفيق و منه الهداية الى سوا الطريق  
 حضرت خواجہ عليه الرحمه مى فرمايد

<p>نوری بجز از کون نکر دست قبول بر طبق قواعد است و بر طبق اصول</p>	<p>گویند وجود کون کون است و حصول و اینست که درین پرده لسان لغیب است</p>
<p>بل در عدم ایستاده ثابت قدم اند یا فی تعاهی ظهور نور قدم اند</p>	<p>بشناس که کائنات رو در عدم اند این کون مستلک از خیال و وهم است</p>

غرض ازین دو رباعی اظهار آنست که ماسواهی حق غرض و علم ثبوتی ندارد و موجود  
بحقیقت در خارج جزو واجب تعالی و تقدس نیست و آنکه عقول کون و حصول کاسو  
اضافه میکنند و کائنات و ثابت در خارج میدارند مجرد و بهم و پندارست پس فی الحقیقت  
کونی که در عقول مضاف بایشان میشود کونی است معلق فی کائنات و ثابت یعنی مجرد در ک  
عقل است بی آنکه تکیه باصلی داشته باشد چنانچه ناقص العقل صورت نقش در آئینه را کائنات را آئینه  
بدریابد و آنکه متکلمین وجود ممکنات را کون و حصول میگویند امر است مطابق واقع  
و مستلزم آنکه ممکنات را جزو علم وجودی نباشد چه هرگاه واسطه ترتیب آثار خارجی  
جز کون و حصول نباشد لازم می آید که کون و حصول مجرد و بهم باشد چه کون و حصول نیز  
اثری از آثار خارجی است و رباعی اول را معنی دیگر است بغایت لطیف آن معنی  
آنست که وجود کائنات فی الحقیقت جز کون و حصول نیست مابیات مختلفه که چندین  
رنگ تعیین قبول کرده اند حصول جزو علم ندارد صفات و شیون اجب جل سلطان  
در خارج عین ذات است و ذات همچنان بر صرافت به یک رنگی خود پس اگر علوم  
با سربا بر افتد مابیات بکل معیوم می شوند پس افاده این معنی که وجود کائنات  
کون و حصول است مطابق نفس امر است آری آن کون را کون خارجی دانستن و  
آثار خارجی بر آن مترتب ساختن تصرف و بهم است ازین تحقیق دانستی که مابیات در  
وجود علمی محتاج شدند بعلم به فاعل اگر چه آن فاعل موجب باشد پس کلام شیخ صدر  
الملة و الدین القنوی و تابعان او قدس الله سرهم که جعل جاعل را عبارت از تاثیر

موثر باعتبار اضافه وجود خارجی منوذه نفی مجموعیة از ماهیات کرده اند بنهایت همین است  
 اینجا سخن باقی است آن سخن آنست که کون و حصول مضاف به مرتبه که باشد از معقولات  
 ثانویه است چون تواند واسطه ترتب آثار شد میگوئیم که کون و حصول تعبیر است از نسبتی  
 که ماهیت را بصفه علم است بل بصفه علم بل ذات علم همچنین کون خارجی تعبیر است از  
 نسبت ماهیت بظاهر وجود اگر ازین سر آگاه میشدند وجود را با نظری مشترک معنوی میفکند  
 آگاه باش باین برائی که کردیم جعل در ماهیات بطریقی ایجاب پیدا شد بیچاره حکما بنیک  
 دریافتند که علم واجب تعالی واسطه وجود ممکن است اما خدمت کلام شیخ محقق صدر  
 الملة والدین لازم است تا رفع مخالفت شود بار خدا یا اگر گوئیم که حضرت شیخ جعلی را که  
 شهادت از اهلان است و آن استناد بفاعل است بی ملاحظه قبول علمی آنرا نفی کرده اند  
 انتهی کلامه الشریف از مواضع اشکال یحیی آنست که میگویند وجود عالم مجرد و هم هست  
 زیرا که برین تقدیر سفسطه لازم می آید و قضیه که عقلا قاطبتهم بران اتفاق دارند که حقا  
 الاشیا ثابت بر او میرود و آزان جمله آنست تکلمین که وجود را بمعنی کون و حصول تخرار  
 داده اند و انتراعی شمرده غرض ایشان آنست که موجود در خارج بچیز که وجود باشد  
 متصف نیست بلکه آن از معقولات ثانیه است نه آنکه ممکنات را هیچ ثبوت  
 و تحقق نیست گرد در پندار و وهم که مطابق واقع نباشد و در موضع شتی تصریح کرده اند  
 موجود در خارج است و بوجود خارجی متصف است و صفت وجود خارج نیست و بعدم  
 متصف است پس حل کلام این فریق برین مدعی چگونه درست باشد و از انجمله آنست که  
 میگویند چه هر گاه واسطه ترتب آثار رخ و درین صورت کون و حصول واسطه ترتب آثار  
 خارجی و نفس اثر خارجی میشود و این غیر معقول است و از انجمله آنست که میفرمایند  
 این رباعی را معنی دیگر است بنهایت لطیف و این صریح است در معارضت معنی اول و ثانی  
 در هر دو معنی فرق ظاهری شود زیرا که در هر دو مقام فنی وجود خارجی از ممکنات

میفرمایند و اثبات آنها در علم میکنند آنجا اضافت کون و حصول مجرد و بهم و پندار  
می نهند و اینجا میگویند اگر علوم با سر برابر افتد ماهیات بکلیه معدوم شوند و از آنجمله  
آنست که میفرمایند اینجاست یعنی باقی است این اعتراض بر کدام مقدمه متعلق است و  
حاصل جواب چیست و از آنجمله آنست که میگویند باین بیان جعل و حاصل ماهیات  
بطریق ایجاب پیدا شد و بحقیقت باین بیان نفی جعل فهمیده شد زیرا که اوجبات  
از تاثیر موثر باعتبار وجود خارجی است و اینجا وجود خارجی اصلا نیست و از آنجمله آنست  
که جعل بالایجاب اثبات میکنند و آن منافی قول باراده است و از مواضع قلق خاطر  
در شرح اشرح یکی آنست که میگویند زنده و سفسط آنست که این ماهیات برفع  
و بهم مرتفع شوند و این مراد نیست بلکه عالم درو بهم است و این و بهم از صنع  
حق اتقان بر وجهی یافته که هر چند بهم و اهوان مرتفع شود زوال آن احتمال ندارد  
و این مخالف قول خواجه است که اگر علوم با سر برابر افتد ماهیات بکلیه معدوم شوند  
و ایضا الشئی اما موجود و اما معدوم تقسیم حاضرست پس چیزی که درو بهم باشد اگر  
موجودست نفی وجود از آن چرا کنند و اگر معدومست اتقان معدوم چگونه بود  
و از آنجمله آنست که در شرح قول خواجه ماهیات در وجود علمی محتاج شدند بعلم نه  
بفعل میگویند یعنی از تحقیق سابق معلوم گشت که ماهیات در وجود علمی محتاج اند  
بعلم و معلوم نگشت احتیاج ماهیات در آن وجود بفاعل بهر فاعلی که باشد محتاج ریا  
موجب و این عدم احتیاج بفاعل مرضی و مختار ایشانست و ذکر کرده  
اند که قول شیخ صدرالدین که نفی جمولیه از ماهیات کرده اند مطلقاً لا علماً و لا خارجاً  
تا سید این کلامست و بحقیقت معلوم گشت که ماهیات احتیاج بفاعل ندارند زیرا که  
احتیاج بفاعل در وجود خارجی بودن در وجود علمی و مقرر شد که اشیاء را وجود خارجی  
نیست و ایضا قول بعدم احتیاج بفاعل اگر چه موجب باشد بعینه قول است



بتطبیق صانع و رفیع مخرج او اعزاز شد من و لک و ایضا عرض شیخ صدرالدین برین  
 توجیه نفی مجرب است مطلقاً لکن لا و لا خارجاً زیرا که در علم اثبات جعل نمی نمایند و خارج  
 چونکه افایده وجود خارجی نیست که جعل عبارت از آن و اشتمال جعل خارجی را نیز نفی  
 میکند بجهان الله پس صنایع صانع چه کار کرده و خلق خالق چه کار کرده که اقال  
 الشیخ ابجد قدس سره توطئه موجود و بحقیقت در خارج جز واجب نیست بلکه عقول  
 کون و حصول باسوی اضافهت میکنند و کائن و ثابت در خارج میدارند مجرب و هم  
 و پذیراست اقول باید دانست که بودن عالم در خارج و ظهور آثار اشیا مثل  
 سزایته نار و برودت باران از اجلی بدیهات است که هیچکس از خواص و عوام  
 حتی صبیان و مجانین در آن شبهه ندارند و ممکن نیست که کسی با سلامت عقل در آن  
 شبهه کند و ازل رای بعد دانستن این مقدمه متمیزند بدیهات یافت مقدمه دیگر که  
 بی نیز بدیهی است و محتاج چندان رویت و آن آنست که اشیا محسوسه و معقوله  
 مشترک اند در وجود آن معنی است و احد که بوسی مفارقت میکنند اشیا از معدوم  
 و وی منشاء آثار فاعلیه و منفعلیه و آنها میشود و متمیز اند در ماهیات مثل آنکه این است  
 و آن بعیر و آن دیگر سزا و مطلقاً آثار مخصوصه هر نوع می شناسند و وجود با آن منضم باشند  
 باجمله بعد تساوی و مطلقاً باطنهم درین مقدمه مختلف شدند در آنکه وجود چیست و نظام آن  
 با ماهیات چگونه است و نظیر این اختلاف آنست که افراد انسان قاطبهم سائر مکان  
 مثل هتا و هتا که استعمال می کنند و در ضمن این استعمال معنی می شناسند که از تفصیل  
 آن عاجز اند بعد از آن اهل رای اختلاف کردند در حقیقت مکان طالع گفتند که آن  
 بعد موهوم است غیر موجود و جماعه زعم کردند که آن سطح باطن حاوی است تمام سطح ظاهر  
 محوی و فوقه مکان کرده که بعد مجرب است و درین اختلاف منکر قضیه که افراد انسان  
 و طبیبهم آن قائل اند و مفهوم آن می شناسند نشد لیکن بعد تسلیم آن قضیه کیفیت

تحقق آن بحث دارند و نظیر دیگر آنکه افراد انسان قاطبیتهم اسما زمان استعمال می کنند  
و متی و یوم و ساعه میگویند و در ضمن این استعمال معنی می شناسند اما محاله که عوام از تفصیل  
و تحریر آن عاجزند بعد از آن اهل رای اختلاف کردند و حقیقت زمان طایفه  
است و موهوم گفتند و فرقه معیار حرکت دانستند و لا محاله این اختلاف و مصادم اتفاقیکه  
عوام با خواص آنجا هم همان اند نیست نظیر دیگر آنکه همه افراد انسان بلکه حیوان  
نیز میدانند که نزد یکس فتح بصر و سلامت آن مشهود میگردد و آنچه پیش روی باشد از  
اشکال و الوان و درین مقدمه امکان اختلاف نیست بعد از آن مختلف شیء  
در آنکه سبب البصائر خروج شعاع است از طرفه یا بطبع شکل چیزی است مثل انبساط شیء در آئینه و همچنین شیء  
در اصل سماع و اختلاف دارند و آنکه جمیع هواست یا بوجود دیگر همچنین اکثر خفاها  
که کما طبعین و آئین باثبات و در حکار امور نفس الامر و تعلق ندارند و محض معنی تکلفی  
و تعقبات خیالی می باشد لهذا انبیا و صلوات الله علیهم اینهمه را یعنی شمرده در آن سخن  
گفته اند و ما را علم با جمله عقلا و در حقیقت وجود و کیفیت انضمام او با ماهیات تکلم  
گردند طایفه گفتند که ماهیات متحقق اند بذواتها و در خارج بجز ماهیات چیزیست متحقق  
نیست و اثر جعل جاعل النفس با ماهیات است بی ملاحظه چیزیست و دیگر وجود امریت  
اتزاعی که ذهن آنرا از ملاحظه ظهور آثار از فعلیت و منفعلیت و غیر آن روقت تحقق  
ذوات آنها و عدم ظهور آنها در وقت عدم تحقق ذوات آنها می تراشد مثل آنکه سما  
فوق ارض است و فوقیت در خارج تحقق ندارد بلکه در خارج بجز سما و ارض چیزی  
نیست و ذهن از ملاحظه هر دو مسافتی میان هر دو مفهوم فوقیت اتزاع میکند و سما  
را بان موصوف چه اند و این مذهب اقرب اقوال است بان علم اجمالی که همه اشکال  
بر آن مفلور اند الا آنکه اینجا تفتیشهاست که در برابر آنها این قول که فایده نمی کند  
و الکلام فی هذا یلغول و جماعه زعم که در آنکه ماهیات در صفات خویش نه موجود اند

نه معدوم و وجود امری است انزاعی که بوی منضم می گردد پس منشاء صدور آثار رومی می شود  
و تاثیر جعل جاعل در انصاف با هیئت بوجود است همچنانکه صباغ ثوب را ثوب نمی سازد  
و رنگ را رنگ نمی کند بلکه ثوب را متصف بصیغ میسازد و این قول ابعدا قوال است  
از فطرت کمالا یخفی و صوفیه دانستند که وجود امری است متحقق فی نفسه که بهم هستی است و بهم  
هست است و بهم هست کن و وی در مرتبه خود محتاج چیزی نیست بلکه همه چیز با بوسه  
محتاج اند و ما هیات تنوعات ظهور روی اند زیرا که هر چه درک و معقول ماضی شود آنرا  
نجومی از تحقق اعتبار کردیم تا آنرا فهمیدیم یا از آن خبر دادیم و معدوم مطلق لامحاله  
مجهول مطلق است پس اشیا و جمیع وجودی که اشیا با آن ملقت الیه شوند همه از وجود  
و بوجود و در وجود بجز وجود چیزی نیست نه در خارج و نه در ذوات  
و ایضا این مفهوم انزاعی و حصول است لامحاله آن را در خارج  
مصدوق و منشاء انزاعی است که صدق ایجاب و کذب سلب بران دایر است و  
اوست واسطه ترتب آثار بحقیقت و آن مصداق و منشاء انزاعی در موجودات یکی  
ست زیرا که چون موجودی را بوجود حکم کنیم بعد از آن موجود دیگر را نیز بوجود حکم کنیم البته  
بما این حکم در هر دو یکی باشد فطره سلیمه را در اینجا ردوی نبود و نمی تواند بود که قدیم باشد  
بما هیات زیرا که ما هیات را قبل از وجود آنها تحقق باید تا وجود بدان قائم باشد و سپس  
خلیس بلکه ما هیات بوی قائم اند و تنوع ظهور روی اند کلام شیخ صدر الدین قونوی شاید  
عدل است بر آنکه این وجود منسبط صادر اول است از ذات الهیة ما چون صدور با داعی  
که ماده و مدت و رانجامیت بمنزله تفصیل اجمالی و ظهور خبری در مرتبه دیگری باشد  
شیخ محی الدین بن محمد بن عربی الحاکمی الطائی پیشوای قائلان بوحثت و وجود از  
اطلاق اسم حق بران حقیقت که وجود و تحقق و تقریر است تا شکی ندارد و کسی را  
بر روی استدراک نیست که بجز صدق محض قصد نکرده آری اگر او را بسبب دعوی  
احتیاج است

مجهول گشتی از تشویش اذہان سامعان و ربودی و انشا علم و نسبت باہیات بوجود و بط  
 آنها باوی اگر چه اذہان عالی است کہ از نسخہ محسوسات چیزے نظیر وی باشد اما از مشاہدہ کہ  
 سن و چہ کشف حقیقت کند چارہ نیست مثل وی مثل ظہور صورت کلیہ انسان است در زید و  
 عمر و یا مثل ظہور شمع در مثال انسان و فرس یا ظہور بخرد و صورت امواج یا ظہور طین بسبب ہوا  
 مختلفہ و چون نیک بشکافیم و موجود را تحلیل کنیم باہمیت و وجود انکاہ وجود از وی سلخ  
 نمایم من جمیع الوجوہ ہیچ نماند و ہیچ وجہ متصور و معقول نگردد و نامی و نشانی از وی نتوان  
 شنید و آنکہ در مثل عقدا مرکب میگردد و انتشار آن بقا بخوی از وجود است و زوال بخوی آخر  
 بہا بہت جزم میکنم کہ وجودے کہ یک موجود را اثبات کردہ بودیم همان بعینہ موجود دیگر  
 اثبات میکنیم و آن مشترک معنوی است نہ مشترک لفظی پس واضح شد کہ این خصوصیات بمنزلہ  
 قالبی است مہموم و متحقق بخرد نیست چہ گوئی در اشیاہ متخذہ بر شکل تریج از حجر و  
 طین و خشت و شمع کہ ہمہ را مربع میکنیم و آثار بعینت ازینہا ظہور میکنند و مربع را موجود  
 می شمیریم بسبب وجود آن اشیاہ و چون آن مادہ معدوم شود لا محالہ ہیچ چیز در خارج نماند  
 و عند الامتناع چون مفهوم مربع را فی حد ذاتہ قیاس کنیم امری است مہموم کہ اصلاً بہرہ  
 از وجود ندارد و لیکن او را نسبتے مجهول کیفیتہ با مادہ متحقق شدہ کہ بآن سبب میتوان گفت کہ  
 مربع موجود است همچنین اگر از طین سبوی سازیم و صورت سبورا از طین را تصور جدا کنیم  
 سبوی و ہی پیش نباشد کہ آن را تحقق نیست و عند الامتناع چون بشکافیم ہر اثری کہ  
 بہت از طین است لیکن طین را احتمال بود کہ مکعب کنیم یا کرہ یا سبوی سازیم و این  
 اشکال بمنزلہ قالب است طین را و ہر یکے فی حد ذاتہ امر مہموم است کہ او را با طین  
 نسبتے پیش می آید و بآن سبب نام طین سبوی می شود و احکام سبوز وی ظاہر  
 میشوند و سبوی موجود میگردد و همچنین اگر از پنہ رشته سازیم و از رشته جامہ بہان پنہ  
 باشد کہ بقابلی خاص رآدہ و چون جامہ را از پنہ منفاک تصور کنیم ہیچ نباشد لاوی

آنرا در خارج تحقق نیست و عند الامتناع بهمان بنده است که بعضی صور محتمله خود ظهور نموده  
 و مصدر احکامی خاص افتاده و آن جامه را بجز ارتباط بنده اصلاً تحقق نیست نسبت به  
 است و نمودن بود بلکه چون عناصر با یکدیگر متمزج شوند و صورت آدمی یا فرس یا  
 شیخ یا حجر تصور گردد چون تامل کنیم بهمان عناصر است که بقالب درآمده و برنگی خاص  
 ظاهر شده اگر آن ماده را از میان برداریم آن شخص انسان قالبی باشد موهوم همچنین  
 صورت هوا و نار و ماد و ارض نوبت بنوبت بر ماده وارد می شوند آن ماده را از میان  
 برداریم آن صورتها قالبی باشند موهوم الی غیر ذلک همچنین جمیع انواع جوهر بنسبت  
 جوهر بلکه جوهر و عرض به نسبت وجود بلکه هر خاص به نسبت عام مقوم وی اگر آن عام مقوم  
 را از میان بگیریم هیچ نماند و عند الامتناع هر اثری که هست مقتضای عام است لیکن  
 بر تقدیر بعضی محتملات او سوال اگر کند که بعضی اشیا مذکوره اعراض اند قائم به موضوع  
 خویش و بعضی صور حاله بحال خویش و این هر دو را از قبیل موجود شمرده اند پس وی  
 گفتن این امور چگونه باشد گوئیم وجود اعراض همان وجود مبوضو عماست یعنی ربطی که  
 میان وی و میان جوهر واقع است مصداق کون آنها می شود و صورت را نشاء تشخیص  
 تعیین حلول می است در ماده یعنی کنه تحقق و تشخیص وی ربطی است که میان وی میان ماده  
 واقع شده است پس آنکه میگوئیم که این اشیا فی حد الفسها موهوم اند و بسبب الفسها ضمیمه  
 متحقق میگردد و حکم وجود بر ایشان میرسد صحیح باشد بان معنی که تشخیص و تحصیل تحقیق اینها بجز  
 ارتباط باصل خود نیست نظیر ما سخن فیه بوجه ما آنست که لفظ این بدو معنی مستقل است یکی  
 آنکه عنوان مردی باشد و درین صورت آن ذات را بان وصف انتر اعی اختلاطی داده  
 ایم و بان اعتبار موجود داشته ایم دیگر مفهوم اضافی این که بجز وی نیست همچنین  
 اربعه گاهای اطلاق کرده می شود بر چهار جوهر و باین اعتبار از کم منفصل نباشد و گاهی  
 بر مفهوم چهار وحدت و آن کم منفصل است و بجز وی پیش نیست چون در استعمال اول

نظر دقیق بکار داریم در ذہن ماہمان جو ہرست کہ باین مفہوم اختلاطی پیدا کردہ چون آن ترکیب  
 منحل شود و آن گرہ بکشاید اربعہ و این محض مفہوم باشد لیکن اورا نسبتے خاص با موجود  
 حاصل شدہ کہ بآن سبب فی الجملہ نام موجود بران منطبق می شود و چون این مقدرہ  
 واضح شد اگر کسی درین صورت عالم را کہ عبارت از ماہیات کہ بمنزلہ قوالب موجود  
 اند دانستہ و ہمی گوید یا آن را معدوم داند نکلذیب او نتوان کرد چنانکہ نکلذیب آن  
 کرد کسی را کہ مربع و سبوی و جامہ را ہمی گوید بآن معنی کہ آنچه ہست مادہ است و  
 مربع و سبوی و جامہ بجز قالب موہوم او نیستند زیرا کہ حقیقت نفس الامری بیان کردہ  
 گواہجت وقت معنی و کوتاہی عبارت مقصود خود را کما بینشی ظاہر میکنند و با چہ بدیہی  
 التحق است از ثبوت اشیا و ظهور احکام آنها جنگ ندارد و بحقیقت منشا استبعاد  
 آنست کہ براس این نسبت عبارت فی موضوع نیست و در الوفاات عوام چیزی کہ من کل  
 الوجوہ نظیر وی باشد موجود نہ بدان ماند کہ شخصی گفت شیر چہ خوش چیزی است  
 میخواہم آنرا بخورم سائلی پرسید شیر چگونه می باشد گفت سفید مثل سنگ مرگ گفت  
 اگر مثل سنگ است خوردن او امکان ندارد و بحقیقت آنکہ وجود را صفت انتراعی  
 میدار و ماہیات را بوی منبغ تصور میکنند و منشا تحقق آنرا می ہند احق است باہتجاج  
 ابعداست از فطرت سلیمہ بحاصل و آنکہ گفته اند کہ زندقہ حکم کردن بر فاعل این وہم است نہ  
 اثبات و ہمیتہ نوعی اشارت است بتسلیم سادہ حقائق الاشیا را بہتہ و آنکہ وہمیتہ  
 بوجہی اثبات میکنند کہ معادوم آن نباشد کہنا بینشی ان تصور ہذا المقام قولہ و آنکہ  
 شکلین وجود ممکنات را آخر اقول حل کلام بر غیر مراد شکلم برای تشبیہ بر بحثہ  
 فنی است از فنون بلاغت مثالش آنست کہ امیری شاعر می را تہدید کرد کہ  
 لا حلک علی الادہم یعنی القید گفت مثل الامیر بھل علی الادہم و الا شہب شع ابد  
 این فن بسیار اند از آنجملہ حدیث نبوی علی صاحبہ الصلوۃ و التسلیمات انظر الخاک

ظالماً و مظلوماً این کلمه از اهل جاهلیت منقول است بر معنی عصبیت آنحضرت صلعم آن را حل کرده و نمبر آنکه ظالم را از ظلم باز دارد که این نصرت است از کلام اهل ادب شش

قال ثقلت اذا شئت مرارا	ايضاً	قلت ثقلت كالبلي بالآيادي
قال طولت قلت اوليت كحولا	ايضاً	قال ابريت قلت حل وداوي
ولما اتاني العاذلون عد متعم	ايضاً	وما فيهم الا للي قارص
وقد بهتوا لما راولني شاجسا	ايضاً	وقالوا به عين فقلت وعارص
قالوا سلوت لبعدا لعفت قلت لهم	ايضاً	سلوت عن صحتي والبر من سقته
كانوا عيوننا ولكن للعفة كما	ايضاً	كانوا ليونا ولكن في عداحتهم

تفصیل این مقام و لطایفی که اینجا ملحوظ می شود از کتب ادب باید جست خواهی ترین رباعی همین اسلوب بر شکلان تعریض میفرمایند یعنی چه بلا سخن یک یک میگویند از نشاء انزاع و مصداق او که تحقق و تقریر است است اعراض نموده بامر انزاعی می آویزند و از جائی که سخن از واسطه ترتب آثار خارجیه میرود این وجود انزاعی را بر می دهند و طریق تعریض آنست که حل میکنند سخن ایشان را بر غیر مراد ایشان و بنوعی از اعراض نظر آنرا منطبق میگردانند بر مذہب محققین و فعلاً بالصدر آنرا تا منشاء انزاع و مصداق آن میکنند میگویند ممکن است که باین کلمه بیان کرده می شود و همیت و اعتبارت ممکنات را بطریق اثبات برهان که ابغ وجه بیان است کما تقریر فی موضع پس در محلی که سخن از واسطه ترتب آثار خارجیه میرود گفته آید که ممکنات را تحقق است که واسطه ترتب آثار خارجیه می است و آن کون انزاعی و حصول و همی است و این کلام با بلغ وجه اظهار آنست که ممکنات در حقیقت کائن و ثابت نیستند چه هر گاه واسطه ترتب آثار خارجیه امر انزاعی باشد این آثار بطریق اولی انزاعی و همی باشد کلمین میگویند که مایات وجود

در خارج اند و وجود اینها موجود در خارج نیست بلکه امر انتزاعی است فوق است  
 در آنکه ظرف فی الخارج بوجود تعلق گیرد و آنکه صفت وجود باشد بعد تعلق موجودی  
 دیگر کماحقق فی موضعه پس خواه ازین همه اغماض نظر میفرمایند و همین کلمه را که  
 کون ممکنات امر انتزاعی است بر میگیرند و آنرا محلی پیدامی کنند و ادعای نمایند  
 که چون واسطه ترتیب آثار خارجی کون و حصول باشد که از معانی مصدریه و  
 مفهومات انتزاعیه اند لازم می آید که همه آثار خارجیه و همی باشند بطریق اولی  
 و اول آثار بودن و حصول باهیت در خارج است بوجهی که باهیت خارجی بود  
 و تحقق خارجی پیدا کند پس این مجرب و هم باشد گویا بعد این ملازمست قویه تصریح  
 ایشان که موجودات در خارج اند مسموع نمی شود و اهل ادب می شناسند که حمل  
 کلام بر غیر مراد مشکل بدون نوعی از اغماض نظر میسر نمی آید و بغیر ضربی از تغییر  
 راست نمی شود و آنکه بمقدمه که از ان اغماض کرده باشند آویزد و بر این  
 بحث و ان بلیغ اعتراض کند از مواضع بلغار بنایت و راست و از صنعت  
 ایشان پر اچنبی چنانکه مرا بچهار اتفاق افتاد حکایت خدمت موسی علیه السلام  
 جامی در کتاب بهارستان ذکر میکنند که ظرفا در میدان نکته دانی جولان  
 کردند یکے گفت آنکه چشم بیناندارونیم مردست دیگری گفت آنکه و خانه زن  
 زیبا نداردونیم مرد است و یکے گفت آنکه در دریا قوت شناندارونیم مردست  
 نابینا لے که زن نداشت و شنا و همی نمی دانست حاضر بود گفت ای یاران  
 چه بلا ظلم کروید مرا از مردی آن قدر دور انداختید که نیم مردی را کسب باید کرد  
 تا اسم مردی مسلوب نشود شخصی از ثعلب که با تصرفات شعر ساهستی نداشت  
 درین حکایت آویخت و گفت این مفهومات ذاتیات و اجزاء مردی نیستند و  
 علی التزل می باید که شے راسته نصف پیدا شود و آن باطل است و علی التزل



تقدشی بقصد یک جزئی شود پس اگر مردی راسته جزر باشد بقصد آن یکی از اینها  
 مسلوب شود و علی هذا القیاس کلمات سست می گفت تا آنکه مذاق حاضران را  
 تلخ ساخت گفتم ای عزیز معذور دار که نکند بلغا بمنزله گلی سست اگر او را بدست  
 بمالی لطافت و تازگی او زائل شود بر همین ثقیل الروح قیاس باید کرد کسی را که  
 این لطیفه شعریه را نا فهمیده بمقدمه که ازان اعراض نظر واقع شده است اعتراض  
 میکند مصرع هجرتن وقتی و هر نکته مکانی دارد و قوله چه هرگاه واسطه ترتب  
 آثار خارجیه جز کون و حصول نباشد لازم می آید که کون و حصول مجرد و بهم باشد  
 چه کون و حصول نیز اثری از آثار خارجیه است اقول مشکلمان می گویند که زید  
 فی الخارج لیس وجود زید فی الخارج پس در کلمه اولی نظر فی الخارج متعلق است  
 بوجود مضموم که محمول است بر زید یعنی زید موجود فی الخارج و معنی آن خارجی بودن  
 زید است نه خارجی بودن وجود زید در کلمه ثانیه نظر متعلق است بوجودی که محمول است  
 بر وجود یعنی لیس وجود زید موجود فی الخارج و معنی آن خارجی نبودن وجود زید است  
 پس اینجا چیزی است که در خارج هست خواه او را ذات زید نامیم یا تحقیق وی میا  
 منتشر انتزاع وجود و چیز است که در خارج نیست و انتزاعی است آن کون  
 حصول مصدق است پس خواهد می فرمایند که اگر واسطه ترتب آثار این کون حصول  
 انتزاعی و همی باشد لازم می آید که آنچه در خارج ثابت میکند و آنرا مصداق موجود  
 فی الخارج می نهد بطریق اولی و همی باشد زیرا که عقل جازم است با آنکه وجود و  
 فائده وجود خارجی نمی دهد لیکن بجهت ضیق عبارات آن مصداق را نیز کون حصول  
 می نامند زیرا که موجود فی الخارج لابد در خارج چیستی دارد که بسبب می مطابقت  
 واقع تحقیق شود و همان است که او را موجود فی الخارج تعبیری کنند پس آنرا تعبیر کردن  
 بوجود و اقرب تعبیرات باشد و بحسن لفظ وجود و کون و حصول و تحقق و اشغال آن تعبیر

نتوان کرد اللهم الا بتكلف قوله و رباعی اول را معنی دیگرست بنیاید لطیف الخ  
 اقول فرق در معنی اول و ثانی آنست که در معنی اول علم بمعنی دوهم و پندار بنده اخذ  
 نموده اند یعنی چون واسطه ترتب آثار کون و حصول باشد که تحقق وی جز در استخراج  
 عقل و دوهم و پندارند که نیست لامحاله مصداق موجودی الخارج نیز جز در دوهم  
 پندار نباشد و در معنی ثانی علم بمعنی صفت باری عز اسمه اخذ می نمایند و مراد از علوم آنجا  
 که میگویند اگر علوم با سر بار یافتند ضرور علمیه که حقائق ممکنات اند میدارند و بنای این توجیه  
 و سه نیز در رنگ اول از باب حمل کلام مشکلمست بر غیر مراد او برای تشبیه بر نکته  
 بر آنست که کون و حصول چنانکه گفته می شود بر بودن در خارج نیز گفته می شود بر کون  
 در علم می گویند فلان در علم کائن است و این کون علمی را کون و همی میتوان گفت  
 بملاحظه آنکه کونی است که تحقق خارجی او بجز دوهم و پندارست و مردمان او را  
 بوهم خویش کون خارجی می دانند و این توجیه مخصوصست بر باعنی اول زیرا که  
 در رباعی ثانی لفظ خیال و دوهم افتاده است و حمل آن بر علم واجب نتوان کرد  
 باید دانست که چنانکه در اعداد و متشابه و زوایا محاسب و دو مرتبه مدک می شود  
 یک صورت همنیه آنها که بضع محاسب موجود شده اند دیگر دستور و قانون  
 بضع محاسب که مستترست در حقیقت عددیه زیرا که ما پیشین میدانیم که محاسب  
 غیر منی و پرچینگر از محل خود را فرود نمی تواند کرد و نه یازده را زوج  
 بلکه او را قانونی و امانی هست که اقتدایان می کنند از و سه تجاوز نمی نماید  
 همچنین در موجودات دو مرتبه است یک حکم باطن وجود که بمنزله سلسله است که در  
 حقیقت عددیه مستترست و آن احتمالات ظهور وی است و قوالب همومه و  
 و آن را صورت علمیه گویند بجهت آنکه تحقق دارند در خارج پس اقرب اشیا  
 بوسه وجود ذهنی باشد و الا فی الحقیقت او را چون بوسه بالغیر وجودی خارجی

در مرتبه خود هست دوم حکم ظاهر وجود که بمنزله صورت ذمینیہ اعداد است که حدود  
 و حدود را قبول کند و آن فعلیت و ظهور احتمالات مذکورہ است و آنها را حقائق  
 خارجیہ گویند و چون چیزی که موجود شود بعد عدم آن بہمان صورت علیہ احتمال  
 مہوم است کہ اورا با ظاہر وجود در بطی خاص پیدا شد و بسبب آن ربط آثار  
 خارجیہ از ظاہر وجود و بظہور آمدند و چون بتدقیق نظر تامل کنیم آن احتمال  
 مہوم برصراحت عدمیہ خویش است و بہان تحقق علمی علی الوجہ المذکور ہمیش  
 نیست و در خارج بجز وجود موجود نہ و آثار خارجیہ ہمہ آثار وجود اند اما مقیہ باحتمال  
 خاص و قالبی معین و آن قالب و احتمال بجز وہی بیش نیست گا ہی بیان کردہ  
 می شود این را مثلی کہ چون تخم درختی را بنشانند بہمان درخت ظاہر شود نہ غیر آن  
 از اصناف درختان پس در طبیعت تخم لامحالہ اقصائے ہست کہ قسمی خاص را  
 از اوراق و شمار و انحصان و قامت و شکل و لون و مزہ و خاصیت میطلبند  
 پس درختی است مہوم مندرج در طبیعت تخم

مگر تامل قفص بیفہ طاؤس شود و در شبستان عدم نیز چراغانی ہست  
 و چون ساعت فصاحت آن درخت روید و آن استعدادات کا منہ یکے بعد دیگر  
 بنظر آیند آن درخت مہوم درخت موجود گردد و چون در درخت موجود  
 نظر کنیم بہمان آب و ہوا و ارض چیزے نیست و آن درخت مہوم قالبی  
 تقیدے آن بادہ را بیش نیست علی ہذا القیاس عالم از عرش تا کرہ خاک و  
 موالیہ متولدہ در آن درختی است شمشل در عالم حضرت حق عزوجل و آن صورت  
 مشملہ صادر بالایجاب است لامحالہ زیرا کہ نمیتوان گفت کہ این صورت علیہ وقتی  
 نبود پس ازان پیدا شد کہ این مستلزم جہل و اجب است چون قدیم شد لامحالہ  
 صدور آن بالایجاب باشد و اگر نیک تامل کنی مذہب اشاعہ کہ قائل اند بقیام

صفات بذات حق تعالی نیز بصدر و ربالاتیجاب می کشند چنانکه بعضی محققین  
 بان تصریح کرده اند خواجہ این معرفت بلند را بیان می کنند و دفناً بالصد  
 منقولہ مشکلیں را تا با یوان رفیع می کشند می فرمایند که وجود ممکنات من  
 الحقیقت جز کون فی العلم و حصول فی العلم نیست زیرا که این کائنات  
 مختلفه که چندین رنگ تمیز قبول کرده اند هر جا مصدر آثار خاص شده اند  
 چون بشکافیم وجود است که بقابل در آمده یا بصورتی خاص متصور شده  
 یا با احتمال از احتمالات موهوم خود ظهور کرده و آن قالب و احتمال و  
 صورت را جز در علم کون و حصول نیست و در خارج بجز وجود و آن  
 برصراحت نمی رنگی خود است زیرا که اگر کثرتی هست باعتبار صفات و  
 شیون ذات است و آنها در خارج نیستند همان ذات است که برنگ  
 آنها برآمده کما تقدم تقریر پس اگر این کثرت ماهیات که در علم کائنات  
 ضرراً معدوم شود حقائق ممکنات بجلی معدوم شوند زیرا که در وجود  
 کثرت نماند و همان برنگ شد که بود و همچنان اگر این ماهیات را  
 با وجودی خاص پیدا نشود هیچ نامی و نشانی و اثری محسوس نگردد  
 پس این کلمه که کائنات را بجز کون و حصول تحقیق نیست صحیح است  
 یعنی کون فی العلم و حصول فی العلم و آنکه این را کون انزاعی میگویند  
 بجهت آنست که خارجیت آن انزاع عقل و تصرف و هم است و المد علم  
 قوله ازین تحقیق دانستی الخ اقول اهل رای اختلاف کرده و رآن که  
 ماهیات در حد ذات خود محمول اند یا نه جمهور صوفیه و متکلمین متشاین قائل اند  
 بآنکه الماهیات غیر مجعولہ فی انفسها قال ابن سینا الباعل لم یجعل الشمس  
 شمشاء انما جعل الشمس موجودا و اشراقین میگویند که ماهیات در حد

ذات خود و مجول اند و اثر جعل نفس آنهاست و خواجه تطبیق بین المذنبین  
 میکنند و نزاع را برمی اندازند میسر نمایند که جعل بدو قسم مستعمل می شود  
 جعل مرکب که دو مفعول طلبد چنانکه گویند جعل الطین حجراً و آن بعیر  
 شبنم متحقق نشود و اثر حقیقی آن التضاف شئی است شئی دیگر و صیغه  
 شئی شئی دیگر و باین اعتبار می توان گفت که جعل الماهیة موجوده و نه  
 توان گفت جعل الماهیة فقط او جعل الماهیة ماهیة و جعل بسیط که یک  
 مفعول طلبد چنانکه خدای تعالی فرموده است جعل الطلمات والنور  
 اے او جود و خلق و اثر آن فیضان شئی است و تحقق آن و مرجع این قسم  
 با احتیاج است زیرا که هر چه محتاج است در تحقق خود هر نحو تحقق که باشد  
 نفس او فائض است از محتاج الیه و تحقیق مقام آنست که ماهیات را برده  
 شود جعل ثابت است و بهر دو وجه احتیاج دارند بمفیض جل جلاله پس  
 ماهیات در حد ذات خود محتاج اند بسلیم واجب تعالی و فائض اند از وی  
 و این جعل بسیط است و چون موجود شد محتاج شد بابداع و خلق که  
 عبارت از افاضه وجود خارجی است و درین صورت ماهیات موجود شدند  
 و این جعل مرکب است پس تطبیق بین المذنبین میتوان کرد آنکه میگویند  
 الماهیات غیر مجعوله فی انفسها مثل شیخ صدرالدین و تابعان او جعل را  
 عبارت از تاثیر موثر باعتبار افاضه وجود خارجی داشته است و مخصوص جعل  
 مرکب کرده پس حاصل کلام می نفع جعل مرکب باشد از ماهیات فی انفسها  
 و بنا صحیح لاخبار علیہ و آنکه ماهیات را فی انفسها مجعول میداند جعل را عبارت  
 از فیضان آنها در علم داشته است و جعل بسیط را داده کرده است پس  
 حاصل کلام می اثبات احتیاج ماهیات است فی انفسها بعلم واجب و بنا

ایضا صحیح لاخبار علیہ و چون این تحقیق مرتبط بود بشبوت ماہیات و در علم فرموده اند  
 ازین تحقیق استی یعنی از ثبوت ماہیات در علم قطع نظر از ان مقدمه که موجود  
 حقیقی بجز وجود نیست و ماہیات موهوم و معدوم اند باین تحریر واضح گشت که  
 مقصود و خواجہ معرفتی است بغایت بلند و آن اثبات مشنویہ احتیاج است  
 بہ تعطیل صانع و برانداختن صنع وے این ہذا من ذلک و آنکہ اینجا جہل  
 مرکب اثبات میکنند و باخاصہ وجود خارجی میگویند مومادوم و ہیئت معدوم  
 ماہیات نیست و قد تقدم منا تقریر ہذا المطلب فراموش قولہ این جاسخ است  
 باقی الخ حاصل سوال آنست کہ در توجیہ اول تسلیم گردید آنکہ واسطہ ترتب آثار  
 کون فی الخارج و حصول فی الخارج است و آن امر وہمی است و در توجیہ ثانویہ  
 تسلیم گردید آنکہ واسطہ ترتب آثار کون فی العلم و حصول فی العلم است  
 بہر تقدیر کون و حصول مضاف بہ مرتبہ کہ باشد یعنی کون فی الخارج باشد یا کون  
 فی العلم از معقولات ثانویہ است و فطرۃ سلیمہ ابا میکند از آنکہ امرے کہ متحقق  
 در خارج نباشد و تحقق وے محض انتزاع عقل بود آثار خارجیہ قائمہ و ہدیس  
 این تسلیم کنند بمقدمہ نفس الامری است یا محض تجسس شعری حاصل جواب آنکہ  
 این مقدمہ را کہ من بین مقدمات متکلمین برگزینیم و آن را محکمہ پیدا نمودیم یکسہ  
 باصلی وارد و لہذا آن را مخصوص ساختیم بہ تسلیم و آن اصل آنست کہ نزدیک  
 صوفیہ محقق شدہ است کہ صدور نفس ماہیات از علم است چنانکہ صدور سلسلہ  
 علویہ موهومہ از حقیقت حدود قبل صدور سلسلہ موجودہ و صدور درخت  
 موهوم از نواۃ است قبل صدور درخت موجود از وے و چون کلام ایشان  
 را بشکافیم دوران تدقیق نظر کنیم بہان علم است کہ بصورہ معلومات شستی برآمدہ  
 نہ آنکہ چیزے هست کہ او را بعلم نسبت باشد کیف لا و نسبت بغیر تحقق طرفین

متحقق نمی شود و کما لایحقی پس می باید که این ماهیات را اولاً تحقیق باشد تا انتساب  
 بعلم صحیح بود و انگاه فیضان آنها از علم تحصیل حاصل گردد بلکه چون نظر ما  
 دورتر میسرود معلوم می شود که وجود را در مرتبه است باطن او مقتضی  
 اشتقاق احتمالات و فرض بنوعیات ظهور است و آنها ماهیات باشند  
 و ظاهراً مقتضی صدور آن اشیا در خارج است پس اقتضای در هر دو مرتبه  
 ذات راست اما چون اول مناسبت تمام دارد بعلم فعلی که بنا مثلاً قبل بنا  
 تصور خانه گذا و گذا میکند و همان تصور شوق فعل می آرد و شوق فعل  
 با ایجاد خارجی می کشد پس آنرا بصورت در علم تعبیر کردند و صوغ علیه نام  
 گذاشتند و صیوره ماهیات امور موجوده فی الخارج بسبب ارتباط خاص است  
 صورت علیه را بظاهر وجود چنانکه سابقاً تحریر نمودیم که چون جسم را مربع سازیم  
 مربع موجود گردد بعد از آنکه نبوده بحقیقت هر چه در خارج است جسم است و  
 مربع قالبی موهوم پیش نیست مگر با واسطه ارتباطی که در میان مربع و جسم  
 افتاده است میگوئیم مربع موجود شد فطره سلیمه بر صدق این مقدمه  
 شهادت دهد و بطریق بداهت خروج از عدم صرف اثبات نماید همچنان  
 این ماهیت را بظاهر وجود نسبت پیش می آید که وجود آن تعیین است و کیفیت  
 آن مجهول است و منشا تحقق خارجی میگردد با جمله تکیه برین اصل می کنیم و  
 کون فی العلم از نسبت خاص که میان آن ماهیت و علم است تعبیر می کنیم و کون  
 فی الخارج نسبت خاص را که بظاهر وجود افتاده است نام می نهیم و  
 باین طریق کشیدیم سخن شکلان را تا مشرب اهل تحقیق و حمل کردیم کلام  
 ایشان را بر سئله از مسائل صوفیه قوله اگر ازین سر آگاه می شدند وجود را  
 باتفاق مشترک معنوی می گفتند اقول عقلاً اختلاف دارند و آنکه وجود

در موجودات مشترک لفظی است یا مشترک معنوی شیخ اشعری با شترک لفظی قائل شده  
 اند خواه می فرمایند اگر ازین سر آگاه می شدند همه مشترک معنوی میگفتند زیرا که  
 لفظها در لفظ وجود یا تحقق و تقرر حقیقی است و آن یکی است که بر بجهائے مختلفه برآمده  
 یا کون که معنی انتزاعی است و حقیقت کون نسبت ماهیت بطا هر وجود است و این نیز  
 در همه یکی است قوله آگاه باشش انخر تذکیر و تنبیه است بر بعض آنچه سابق مقرر شد  
 میفرمایند حق آنست که اینجا و جبل اند جعل بسببکه متعلق است بانفص ماهیات  
 و درین جا بدون صدور بالا ایجاد چیزی معقول نمی شود زیرا که اگر وقتی از  
 اوقات آن صور نباشند جعل لازم آید و چون قدیم اند لا بد صادر بالا ایجاد  
 باشند و جعل مرکب متعلق است با ایجاد ماهیات و تصرف اراده اینجا است گویا  
 قوله تعالی انما امرنا اذا اردنا شئنا ان نقول له کن فیکون بیان این تفرقه میکند  
 زیرا که دلالت میکند که اراده بشئ متعلق می شود و شئی قبل از تحقق اراده است و  
 مرتب بر اراده کون شئی است یعنی بعد از ان تطبیق میدهند که کلام شیخ  
 صدر الدین را برین معنی که الماهیات غیر مجعول به جعل جعل بر آنچه قبلا در  
 اذهان است و آن استناد شئی است بفاعل در وجود خارجی نه قبول اثر او  
 در نفس خود در علم و اشارت می کنند بآنکه این صور علییه با ترتیب صدور  
 آنها که در مرتبه باطن وجود مندرج است واسطه وجود آنهاست در خارج  
 بهمان ترتیب و تصویب می کنند را سه فلاسفه را در آنکه میگویند صدور  
 عالم بنیات باری است لیکن آن معنی با اثبات اراده جنگ ندارد زیرا که  
 بوجدان صحیح بل برهان صریح نیز ثابت شده است که این جا و موطن است  
 یکے موطن قدر که هر حوادث با ترتیب صدور و خویش بیکد فعه در علم  
 حق سبحانه متحقق اند و چون از وجود موجود و بسبب این تحقق صادر بالا ایجاد اند



که صور علیہ را جسز صدور بالایجاب متصور نیست و تغییر و تبدیل را بدان  
 راه نیست و محو و اثبات را آن جا گنجایش نه پنخیزے ازان سلسله از جاے خود  
 مقدم شود و نه متساخر و یگر موطن قضایا و ایجا و حوادث و پوشش اندین  
 خلعت حتی آنها را اختیار و اراده را تاثیرست و اختیار و اراده صفتیست که  
 بفوریت از آنجا معنی پوشش فعل و لو شاز ترک و مضمون تساوی طرفین  
 بحسب این اختیار جوش میزند هر چند بحسب تاثیر سابق اصدار باایجاب شده  
 باشد و این سخن بدان ماند که گاهی در خطیرة القدس مصمم می شود و موت شخصی  
 بوجهی که آنرا احتمال تغییر نیست و دعاراد در دوے اثرے نه و آن تقسیم  
 حمل می کند شخصی را بقتل آن و قاتل در آن وقت قتل باراده و اختیار کما یکند  
 و تساوی طرفین درمی یابد و فصل را بطریق جزم بصنع خود مستند می گرداند  
 نه پندارے که از جهل و است که هر دو جانب را یکسان میدانند بلکه نوعی  
 از علم است و ادراحتی این نشارة است و وے درین جزم نیست و دیگر مقتضی  
 طبیعت اراده و سنن صنعت اختیار علی هذا الاسلوب و خطیرة القدس موطن  
 هست که آنجا کسوت وجود حتی پوشانیده با اختیارے و استقلالے می باشد  
 هر چند سلسله که در قدر مندرج است گنجایش تساوی طرفین ندارد و هر چند  
 ممکن نیست که اختیار جانب ثانی واقع شود که این مستلزم انقلاب علم بحسب است  
 تقالی احد عن ذلک علوا کبیرا و این موطن جاے محو و اثبات است و بدو شیخ  
 و علم مجدد که قوله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یسلم احد الذین جاہدواکم  
 و یسلم الصابرين اشارت بدانت مکرر دیده شد که حقیقتے از عالم حتم فرغ  
 می شود و وے خطیرة القدس و آنجا بیستے مثل بیست انشاق صبح غامبر میگردد  
 و آن را شبش نامند و نیز دیده شد که علمی در آن خطیرة متمثل شد بعد ازان که نبود

و رضا و سخط و غضب و رحمت آنجا مسجد و می شود و قوله تعالی کل یوم یوفی شان انشا  
 پرین موطن است و شرح این است که خطیرة القدس موطن از موطن ملکوت است و آنجا محبت مقنی آن  
 موطن فسر موده است و آن موطن لابد محدود و متمنا می است و تجلی بر اے  
 محدود و دور نشارة محدود و بجز محدود نمی باشد و این سلسله بغایت دقیق است  
 و سن اراد التحقیق فلیرج الے سائر کلا منا و لفظ بیچاره ازان گفت که ایشان عقید  
 بتابعیت انبیاء نیستند پس اصحاب ایشان ریته عن غیر رام باشند و الله اعلم  
 ازین تفصیل که دریم واضح شد که حضرت خواجہ معارف بلند و معانی بس ارجمند  
 قصد کرده اند و آنکه اہل زمان ما آنکست بروے می نهند از بعض الظن انتم است  
 چو بشنوی سخن اہل دل لگو کہ خطاست ؛ سخن شناس نہ دلبر اخطا اینجا است  
 و عندہذا انتہت الرسالة المسماة بکشف العین فی شرح الرباعیتین  
 و الحمد لله لا و آخر وظاہر اذ باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین



محمد خدای واجب الوجود و رب الود کہ درین مان فیض تو امان نختہ تا در الوجود شرح رباعیتین  
 حضرت قطب عالم خواجہ محمد باقی نقشبندی قدس سرہ الموسوم بکشف العین اسف  
 شرح الرباعیتین از حضرت اس العزیزین شاہ ولی اللہ محدث دہلوی  
 رحمہ اللہ بطبع محبت بائی واقع دہلی از اہتمام بزرگ  
 مستہام محمد عبد الاحد بامہ و یقینہ  
 ۱۲۶۰  
 ۱۳۱۰ ہجری نبوی  
 صلوات اللہ علیہ وسلم  
 طبع  
 کریم

## قرۃ العین فی تفضیل شیخین

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ حامداً و صليماً و مسلماً۔ شاہ نقیونین اور طالبان اہل نقیون کو مشرہ ہو کہ اندونون ایک کتاب اور وجود  
 کتاب تصنیف نیک حضرت قدوہ اہل المتبحر عارفان جن آگاہ شیخ اشیرج جناب اللہ شاولی اس حدیث والو قیوس الہ عزیز  
 فضائل ایزدی سے ہر کو با آئی چونکہ اس زمانہ میں نہ اہل بدعت کی کثرت ہو گئی اور عقائد باطلہ نے لوگوں کے دلوں میں  
 راہ پائی اسلئے ایسی کتاب شائع ہونا نہایت ضروری ہے کہ کتاب مذکور کے تین نسخے فلمی صحت کے لئے نہایت تلاش سے  
 اور بھی ہم ہو چکے گئے اور خدمت میں جناب وحید زین مولانا مولوی محمد حسن صاحب کے بھیجا کہ اس کتاب کی تصحیح اور بقدر  
 ضرورت تخریش کی گئی اگرچہ تینوں نسخے بھی غلطی سے پاک نہ تھے لیکن حضرت پھرنے بڑی محنت اور جانفشانی سے انہی اختلاف  
 اور دوسری کتابوں سے کچن کے حوالے شاہ صاحب نے دے تھے مقابلہ کر کے اسکی عبارت کو درست کیا اور مضامین مشکل  
 پر کسی قدر تشریح فرمایا۔ اس کتاب کے مضمون کا خلاصہ یہ ہے کہ اول ایک ایسی صفت بیان کی گئی ہے جس پر ہر افضیلت  
 کا پتہ چھوہ ثابت کیا گیا ہے کہ یہ صفت خاص بر و جب کمال صرف شیخین ہی میں تھے انکے سوا دوسرے صحابہ میں نہ تھے اور انکے  
 ساتھ ہی دلائل نقلی و عقلی بھی پیش کی ہیں پھر شیخین کے آثار کا بیان سے اور جو مطاعن کہ ان پر فرقہ مخالف کے لوگ کرتے ہیں انکے  
 جواب لازمی اور تحقیقی بھی مندرج ہیں۔ پھر آثار و مطاعن شیخین کا بیان ہے۔ پھر انہی کے بیان کئے ہیں کہ جبکہ وجود حضرات شیخین  
 میں پایا جاتا ہے اور ان مقامات کو اقوال ارباب کشف و کرامت سے ایسا بیان کیا ہے کہ تھوڑی بہت تعداد والے بھی شکر  
 کر سکتے ہیں اور آخر میں شاہ صاحب نے اپنا مکاشفہ بیان فرمایا ہے کہ ہنہ ارواح شیخین کو ایسی حالت میں پایا اور دوسرے  
 اصحاب ارواح کو اس کیفیت میں اور ختم رسالہ اس مضمون پر کیا کہ اسکا سوال روحانی ہے نہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم کی روح پر فتوح سے کیا تو وہ ان سے ہمارے دل پر انفا ہو کہ یہی امر حق ہے ہر شخص کہ یہ کتاب لاجواب ہے پاکیزہ و نفا  
 پر خوشحفا اور نہایت صحت کے ساتھ چھاپی گئی ہے جو شائق اس گوہر بے بہا اور دیرتیم کو نقد جان سے زیادہ عزیز سمجھتے تھے تشریف  
 لائیں اور دامن قصہ کو گلہا بے مراد سے مالامال فرمائیں۔

محمد عبدالاحد مالک ہاشم مطبع مجتہبانی دہلی



ف ۲۹۷۵ د (R)

CALL No. { ۳۹۷ ACC. No. ۸۲۶۰

AUTHOR ولی اللہ محدث دہلوی

TITLE کشف الغیب فی شرح الربا عینین۔

---

۳۹۷ (R) ۲۹۷۵ د  
۸۲۶۰

ولی اللہ محدث دہلوی  
کشف الغیب فی شرح الربا عینین۔

THE NO.

Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

